

در مدرسه‌ی مطالعات شرقی و آفریقایی در دانشگاه لندن است. زمینه‌ی اصلی تحقیقات و تألیفات او کوچ‌نشینی و حیات عشایری و هم‌چنین روابط گروه‌های قومی و اقلیت‌ها می‌باشد. وی، پیش از این کتاب، به جز رساله‌ی دانشگاهی خود - که به شاهسون‌های آذربایجان اختصاص داده است - آثار مهم دیگری نیز در همین موضوعات انتشار داده است که مرتع و سیاست: اقتصاد، منازعه و رسوم در میان ایلات شاهسون ایران (۱۹۷۹)؛ اسلام در ترکیه‌ی جدید (۱۹۹۱)؛ فرهنگ‌های پُخت و پز در خاورمیانه (به همراه سامی زُبیده ۱۹۹۴). از آن جمله‌اند. تاپر اثر دیگری نیز از خود بر جای گذاشته که تأکید آن بیش‌تر بر مسایل خاورمیانه و از جمله ایران و افغانستان است (۱).

کتاب حاضر در چهار بخش و چهارده فصل و ۴۲۹ صفحه تألیف شده و دارای نمایه‌ی اعلام و اصطلاحات و واژه‌نامه و ضمائم درباره‌ی شاهسون‌های خرقان و خمسه و فهرست و تاریخچه‌ی قبایل شاهسون

**Frontier Nomads of Iran:
A Political and Social
History of the Shahsevan**

Richard Tapper

معرفی و نقد کتاب

**قبایل مرزنشین ایران: ایل
شاهسون**

ریچارد تاپر

Richard Tapper, *Frontier Nomads of Iran: A Political and Social History of the Shahsevan* (Cambridge: Cambridge Univ. Press, 1997). Xvii + 429 pp.

الف) معرفی کتاب

ریچارد تاپر از محققان سرشناس مسایل خاورمیانه و مدرس مردم‌شناسی

همه‌ی طوایف و قبایل لزوماً برای خود اصل و نسب واحدی در نظر نمی‌گیرند (ص ۱۴) و ضرورتاً دارای یک شکل واحد نبوده و مشابه هم نیستند و لذا رایه‌ی تصویری همسان از آن‌ها صحیح نیست (ص ۱۲). نویسنده با اذعان به تنوع عشایر ایران، به طبقه‌بندی‌ها و دسته‌بندی‌های مختلف از ایلات ایران اشاره کرده و از آن‌ها انتقاد می‌کند (صص ۱۱-۱۴). به نظر وی بهتر است کلیشه‌های رایج از سلسله مراتب ایلی، تقسیم‌بندی‌های داخلی ایلات و شجره‌نامه‌ها و ... را با احتیاط تلقی کرد (ص ۱۳). تاپر ضمن مطالعه و بررسی نمونه‌های تحقیقی دیگری همچون تحقیق مشهور فریدریک بارت از ایل باصری فارس و انتقاد از آن‌ها، می‌گوید که بخش اعظم کتاب وی حاصل تحقیقات میدانی اوست و به معرفی ایل شاهسون می‌پردازد و ایل مذکور را تعدادی از گروه‌های قبایلی معرفی می‌کند که در بخش‌های مهمی از شمال غرب ایران در منطقه‌ی مغان و اردبیل و آذربایجان شرقی و هم‌چنین در نواحی خمسه و خرقان، میان تهران و زنجان، زندگی می‌کنند (ص ۲۵).

ریچارد، با ارزیابی کلی منابع و دسترسی به آن‌ها و هم‌چنین وفور و نقایص آن‌ها نتیجه می‌گیرد که در منابع

و هم‌چنین برخی از سرگذشت‌ها و حکایاتی که مؤلف در سال ۱۹۹۷ و در دوران حضور چند ماهه در میان ایل شاهسون ثبت کرده است، تعدادی نقشه نیز از محل‌های سکونت و بیلاق و قشلاق ایل، در صفحات کتاب توسط انتشارات دانشگاه کمبریج چاپ شده است.

ب) محتوای کتاب

نویسنده، با مطلبی تحت عنوان «نگارش تاریخ قبایل» بحث خود را آغاز می‌کند و طی آن به سنت‌های موجود در نگارش تاریخ و مطالعه‌ی عشایر می‌پردازد و مشکلات آن را برمی‌شمارد و به کاستی‌های روش تاریخ و مردم‌شناسی اشاره می‌کند (ص ۴). او هم‌چنین دشواری‌های انتقال مفاهیم و تعیین معنای دقیق اصطلاحات بومی را متذکر می‌شود (ص ۹) و لفظ طایفه را که در میان شاهسون‌ها رایج است، معادل Tribe انگلیسی می‌گیرد (ص ۱۰). وی معتقد است که زندگی عشایری و قبیلگی در مقام یک مفهوم تحلیلی، «حالتی ذهنی - ساختی از واقعیت، الگوی عمل و اقدام و وجهی از سازمان‌دهی اجتماعی است که ذاتاً با دولت مرکزی در تضاد است» (ص ۹). وی متذکر می‌شود که

و مورگان) آن را مورد تردید قرار داده و برخی از محققان (مانند لمپتن و لویی بازن). در این خصوص سکوت پیشه کرده‌اند.

۲- مینورسکی ضمن انتقاد از نظریه‌ی فوق، با اشاره به منابع روس که سنت‌های شفاهی شاهسون‌ها را ثبت کرده‌اند معتقد است که شاهسون‌ها از آناتولی کوچ کرده‌اند و البته این نظریه با دیدگاه قبلی قابل جمع است.

۳- افراد ایل و برخی از محققان معاصر، شاهسون را اتحادیه‌ای مرکب از سی و دو طایفه می‌دانند که هر یک شأن برابری داشته‌اند و اداره‌ی ایل را توسط قدرت واحد انکار می‌کنند. فصل سوم به بررسی این دیدگاه و شجره‌نامه‌هایی اختصاص دارد که محققان و اهالی ایل ارائه داده‌اند.

«خیزش اتحادیه‌ی (کنفدراسیون) شاهسون»، عنوان بخش سوم کتاب است که فصول ۵ تا ۷ را شامل می‌شود. در فصل پنجم مؤلف نشان می‌دهد که در اواخر دوران صفویه، منطقه شمال غرب کشور بسیار امن بود و قلمرو ایران آن روز تا داغستان ادامه داشت. اما با محاصره و تسخیر اصفهان به دست محمود افغان، دو همسایه‌ی حریص، عثمانی و روسیه، چشم به اراضی شمال و غرب ایران دوختند و

موجود، اساساً از خارج به ایل نگریسته شده و به اصطلاح «حاشیه» دیدن ایل منظر اصلی است و در عین حال تواریخ موجود هم تنها متذکر سران و رؤسای قبایل و ایلات می‌شوند و به سازمان اجتماعی، رسوم و حیات آن‌ها توجه ندارند (ص ۳۳). وی مطالعه‌ی خود را از تاریخ ایل شاهسون، نوعی مطالعه تاریخ ایران می‌داند، منتها از منظر نگاه حاشیه به مرکز (ص ۳۲).

بخش اول کتاب، شامل فصل‌های دو، سه و چهار به مطالعه‌ی اصل و ریشه‌ی شاهسون‌ها و دیدگاه‌های رایج در این زمینه اختصاص دارد. به نظر نویسنده، در قرن بیستم سه دیدگاه در مورد اصل و نسب ایل شاهسون مطرح بوده است:

۱- شاه عباس دوم برای مقابله با قدرت قزلباش‌ها که صفویان را به قدرت رسانده بودند، طایفه‌ی خاصی تحت عنوان شاهسون ایجاد کرد تا محافظ قدرت سلطنتی وی باشند. این دیدگاه، به نظر نویسنده ناشی از سوء فهم متون تاریخی است؛ اما بسیاری از محققان ایرانی و خارجی (همچون لرد کرزن، ادوارد براون، فسایی، سایکس، ویلبر، باسورث و ...) آن را پذیرفته‌اند و از میان مؤلفین معاصر، عده‌ی معدودی (از جمله پتروشفسکی، رویمر

مورد بررسی قرار داده است. در فصل یازدهم مؤلف می‌گوید که مسدود شدن مرزها و فشارهای فزاینده‌ی حکومت قاجار، باعث طغیان شاهسون‌ها شد و پی‌آمد آن فقر و شرارت و غارتگری برخی ایلات و عشایر بود. حتی برخی از رؤسای اشرار (مانند رحیم‌خان چلبیانلو) از حمایت حکومت مرکزی هم برخوردار شدند (ص ۲۴۷).

در ربع اول قرن بیستم حوادث مهمی در ایران و جهان رخ داد. در ایران: انقلاب مشروطیت، اشغال بخش‌هایی از ایران توسط روسیه، بریتانیا و عثمانی، کودتای ۱۲۹۹ و انقراض سلسله‌ی قاجار و در سطح جهانی: وقوع انقلاب بلشویکی در روسیه، جنگ اول جهانی و تجزیه‌ی عثمانی. برخوردهای مرزی طوایف شاهسون و روس‌ها در اوایل مشروطه، بهانه‌ای به دست روس‌ها داد تا وارد خاک ایران شوند و حتی حکومت مشروطه را نیز تهدید کنند. در این سال‌ها، با تحریک و حمایت محمدعلی شاه، بیش‌تر سران عشایر شاهسون، اتحادیه‌ای ایجاد کردند و از حکومت سلطنتی حمایت کردند. با این‌که حکومت مرکزی در نهایت توانست آن‌ها را سرکوب کند، اما مقاومت‌های پراکنده‌ی آن‌ها علیه روس‌ها ادامه

روس‌ها تا رشت و سواحل جنوبی خزر پیش آمدند. از سوی دیگر عثمانی‌ها اراضی دشت مغان را تا اردبیل به تصرف خویش درآوردند. ایل شاهسون به انحای مختلف و در مقاطع متعدد در مقابل اشغال سرزمین خود مقاومت کرد (ص ۱۰۰)؛ اما توفیق اصلی در مبارزه با دو قدرت مزبور به ظهور نادرشاه افشار و نبوغ نظامی او مربوط می‌شود.

لیکن استقرار و استحکام اتحاد (کنفدراسیون) عشایر شاهسون، بیش‌تر مدیون دوران دهساله‌ی بعد از مرگ نادر است که طی آن فشارهای مختلف بر ایلات مذکور کاهش یافت و در فقدان سیاست‌های کوچ اجباری و تعقیب نادرشاه، دورانی از رونق اقتصادی پدیدار شد و خاندان بدرخان توانستند ریاست خود را بر اتحادیه‌ی جدید تحکیم بخشند (ص ۱۴۱).

بخش سوم کتاب عنوان «طوایف شاهسون در بازی بزرگ» را دارد و به رقابت روس و انگلیس در ایران قرن نوزدهم می‌پردازد.

بخش چهارم که آخرین بخش کتاب نیز می‌باشد به «خاتمه اتحاد قبیلگی» اختصاص دارد که در آن تأثیرات بسته شدن مرزها بر معیشت، و تغییر شکل زندگی عشایر شاهسون را

داشت و تا روی کار آمدن رضاخان رؤسای عشایر کنترل اوضاع را در اختیار داشتند. رؤسا و سران شاهسون در سال‌های ۱۹۲۲ و ۱۹۲۳ جزو اولین طوایفی بودند که به دست قشون جدید رضاخان خلع سلاح شدند (ص ۲۸۴).

فصل سیزدهم، تحقیقات تاریخی مؤلف را به تحقیقات مردم‌شناسی و مطالعات میدانی وی در اوایل دهه‌ی ۱۹۶۰ پیوند می‌زند. رضاخان در دهه‌ی ۱۹۳۰، عشایر شاهسون را نیز مانند دیگر ایلات و ادار به اسکان اجباری و تخته قاپو کرد که پی‌آمدهای تلخی برای ایل در برداشت؛ برخی عشایر توانستند در مناطقی که استعداد کشاورزی وجود داشت ساکن شوند و از مراتع خود به‌عنوان مزارع استفاده کنند، اما بسیاری دیگر مجبور شدند به جمعیت روستا افزوده شوند (ص ۲۱۹). در دوران پس از شهریور ۱۳۲۰، تلاش‌های چندی از سوی فرقه‌ی دموکرات آذربایجان و حزب توده برای جذب عناصری از طوایف شاهسون صورت گرفت؛ اما سران طوایف به‌ویژه در نواحی اردبیل مقاومت کردند، و در نتیجه، برخوردها، کینه و انتقام‌جویی بین آن‌ها و دموکرات‌ها به وجود آمد. از این‌رو شاهسون‌ها در حمله‌ی ارتش به آذربایجان از آن

استقبال کردند و بسیاری از اعضای فرقه‌ی دموکرات را تعقیب کرده و به قتل رساندند (ص ۲۹۸). در دوران پهلوی دوم، سیاست اسکان هم‌چنان ادامه یافت، اما این بار، اقدامات سنجیده‌تر و با مطالعه‌ی بیش‌تر همراه بود. بعد از انقلاب، ابتدا سازمان امور عشایر مسؤول رسیدگی به مسایل عشایر شد و از سال ۱۹۸۳ به بخشی از وزارت جهاد سازندگی محول شد. با توجه به این‌که زندگی کوچ‌نشینی، هنوز طرفدارانی دارد؛ اما اسکان، هم‌چنان در برنامه‌های حکومت جای دارد.

فصل آخر کتاب به بررسی تحول ساختاری، اقتصادی و اجتماعی جامعه‌ی شاهسون‌ها، بعد از دوره‌ی اسکان اختصاص یافته که میزان تعلق افراد عشایر به طایفه، تضادها و منازعات و برخوردهای عشایر با یکجانشینان روستایی و تحول تصویر آن‌ها از خودشان توسط مؤلف مورد مطالعه قرار گرفته است. به زعم وی شاهسون‌ها دیگر «یک طایفه» نیستند و یک «گروه قومی» به هر معنای این کلمه، محسوب نمی‌گردند؛ بلکه از منشأ و اصل نامتجانس و متنوعی برآمده‌اند و ایده‌ی درخصوص اصل و تبار مشترک ندارند. از لحاظ سیاسی

ادوار متأخرتر، به دست افرادی نوشته شده است که منابع دیگر برای اصلاح و تعدیل دیدگاه‌های مندرج در آثار آن‌ها کم‌تر دست یافتنی است. از جانب دیگر، نوعاً محققانی که به مطالعه‌ی عشایر و ایلات می‌پردازند، مانند مردم‌شناسان و جامعه‌شناسان، کاری به گذشته‌ی تاریخی ندارند و زمان حال را محور تحقیق خود قرار می‌دهند. به‌علاوه، آثار عکاسان و متخصصان قالی و قالیچه‌ی ایلات (به‌ویژه در ایران)، که به بررسی آثار فرهنگ مادی عشایر اختصاص یافته است، در واقع چیزی به دانسته‌های ما از تاریخ و اجتماع و ... ایلات اضافه نمی‌کنند.

از فقدان یا نقصان منابع، اسناد و مدارک که بگذریم، دشواری‌های روشی متعددی در مطالعه‌ی ایلات و عشایر و علی‌الخصوص در زمینه‌ی ایران بروز می‌کند. اصطلاحاتی که برای توصیف طبقات و بخش‌ها و اجزای داخلی سازمان عشایر به کار می‌رود؛ نظیر ایل، طایفه، قبیله، تیره و ... چندان روشن و معین نیستند و توضیح و تبیین آن‌ها هم چندان کار سهل و ساده‌ای نیست. هم‌چنین به دلیل توجه اندک جامعه‌شناسان و دیگر علمای علوم اجتماعی، مباحث تئوریک چندانانی در این زمینه تولید نشده و لذا کار برای

نیز متحد و متمایز نیستند و به لحاظ دینی و زبانی با همسایگان غیرشاهسون خویش اشتراک دارند. آنچه هویت شاهسون بودن را تشکیل می‌دهد، در طی زمان و در نظر گرفتن فاکتورها متفاوت و متغیر است (ص ۳۱۷).

نویسنده، در ضمیمه‌ی دوم کتاب، در چهار مقوله (طوایف مشکین و اردبیل، طوایفی که بعد از حدود ۱۹۰۰ ناپدید شده یا اسکان یافته‌اند، طوایفی که بعد از حدود ۱۹۰۰ ظاهر شده‌اند) فهرست مفصلی ارائه کرده است (صص ۳۵۸-۳۶۱). فهرست منابع کتاب نیز برای پژوهشگران و اهل تحقیق نکات و منابع مفیدی در اختیار می‌گذارد.

ج) نقد کتاب

۱- نقد محتوایی

تدوین و تألیف تاریخ و سرگذشت قبایل و ایلات به دلایل متعدد، کاری شاق و دشوار است. از یک سو، به اقتضای زندگی عشایری، معمولاً آثار مکتوب وجود ندارد و روایات قومی در بهترین حالت شکل شفاهی دارند و بی‌تردید در طول زمان و اقتضائات زمانه متحول و دگرگون می‌شوند. از طرف دیگر، بیش‌تر منابع تاریخی موجود در باب ایلات، شاید به استثنای

محققان، به ویژه افرادی که بخواهند از توصیف واقعیات موجود فراتر رفته و به تحلیل و تبیین پردازند کاری بس دشوار خواهد بود.

در خصوص کتاب حاضر تسلط و اشراف مؤلف بر موضوع تحقیق و تعقیب بلند مدت آن (از ۱۹۶۲ تا به امروز) و از طرف دیگر دسترسی اش به آثار متنوع، اعم از قدیم و جدید و اعم از اسناد و تحلیل‌ها و گزارش‌ها و وقوف وی به زبان‌های گوناگون (فارسی، ترکی، روسی، فرانسه، آلمانی، انگلیسی و ایتالیایی) اثر او را به کتابی مرجع مبدل می‌کند. ترکیب مردم‌شناسی و تحقیقات میدانی و محلی با مطالعه‌ی تاریخی و اسنادی، نقطه قوت کتاب است؛ گرچه گاه مطالعه‌ی بخش‌هایی از آن را ملال‌آور و کسل‌کننده کرده است.

آنچه در نگاه اول به کتاب، خودنمایی می‌کند و از عیوب آن به‌شمار می‌رود، آشفتگی و بی‌قاعدگی در ثبت و ضبط اسامی و اعلام فراوان مندرج در آن می‌باشد. با این‌که نویسنده خود تذکر می‌دهد که تلاشی برای ضبط دقیق اسامی، بنابر لهجه‌ی شاهسون‌ها، صورت نداده است، اما این نکته باعث چشم‌پوشی از برخی اغلاط مندرج در کتاب نمی‌شود (ص XV)؛

۱- معیار ضبط برخی اسامی، اساساً معلوم نیست؛ مثلاً نام طایفه‌ی یورتچی به صورت Yortchi آمده، حال آن‌که در تلفظ صحیح و رایج، واژه‌ی مشهور یورت Yurt، در زبان فارسی و ترکی می‌باشد (به‌عنوان نمونه ر.ک. به ۲۳۶).

۲- بسیاری از اسامی کلاسیک و قدیمی با تلفظ جدید ضبط شده‌اند، و حال آن‌که ضبط کلاسیک آن‌ها در نزد جامعه‌ی علمی معروف‌تر و مقبول‌تر است؛ مثلاً Torkman به جای ضبط Turkman.

۳- بسیاری از اسامی محلی با تلفظ فارسی معاصر تطبیق داده شده‌اند مانند پسوند qoli (= قلی) در بسیاری از نام‌ها (مثلاً ص ۲۵۷) اما این قاعده نیز همواره رعایت نشده است، ضمن آن‌که در نزد مردم‌شناسان معمولاً ضبط محلی ارجحیت دارد. با این حال در مورد کلمه‌ی عربی تبار طایفه همه جا تلفظ محلی Tayfa به کار رفته است.

۲- نقد روشی

مؤلف با وجود اذعان به ضعف‌های روش‌های معمول و تأکید بر این‌که در اثر او، دو روش معمول ترکیب خواهند شد، مشخص نمی‌کند که در کجا از دو روش استفاده می‌کند. به نظر می‌رسد که جز در مورد الحاقات آخر کتاب و برخی اشارات به شجره‌نامه‌ها، از

یادداشت‌ها:

۱- ریچارد تاپر بعد از آثار مذکور، حسب اطلاع نویسنده، دست‌کم دو کتاب را گردآوری و ویراستاری کرده است که یکی از آن‌ها به سینمای ایران بعد از انقلاب مربوط می‌شود و تا حدودی از حیطه‌ی این بحث خارج می‌شود، لیکن کتاب دوم او، با همکاری جان تامپسن، مروری نسبتاً عمومی و کلی است بر عشایر و ایلات سراسر ایران زمین؛

- **Richard Tapper & Jon Thompson (eds), The Nomadic People of Iran, Photos by Nasrollah Kasraian (London: Azimuth Editions, 2002).**

تحقیقات میدانی استفاده‌چندانی به عمل نیامده و شاید هم اقتضای تاریخ‌نگاری بهره‌گیری از متون و اسناد کتابخانه‌ای باشد. در هر حال کتاب اساساً تحقیقی کتابخانه‌ای و تاریخی است تا آن‌که تلفیقی از مطالعات مردم‌شناسی و تاریخ باشد.

در پایان یادآوری می‌شود با وجود خرده‌گیری‌های فوق، در مقابل تحقیق عالی و ارزشمند نویسنده، شاید نتوان جز تحسین و تقدیر سخن دیگری بر زبان آورد. این کتاب برای هر محققى که در زمینه‌ی ایلات و عشایر ایران و مسایل توسعه در ایران به خصوص منطقه‌ی آذربایجان به تحقیق می‌پردازد ارزشمند و حایز اهمیت است.

محمدعلی قاسمی